

بیایید گرهی دست را با دندان باز نکنیم!

سرزمین کنونی افغانستان، و مردم ساکن در آن، به هر نامی که یاد شود، خواه افغانستان و افغان، خواه خراسان و خراسانی، و خواه آریانا و آریائی، هیچ تغییری، بهبودی یا تأثیری به حال مردم آن بوجود نخواهد آمد، مگر این که اخلاق، ذهنیت، شیوه برخورد و رفتار و گفتار و پندار همه مردمی که در این سرزمین زندگی می کنند، نسبت به خود و دیگران، در عمل، نه در حرف و تنها برای حفظ سیادت یک قوم و تبار و وضعیت موجود، تغییر کند.

غم و شادی، آبادی و ویرانی، فقر و تمول، عزت و ذلت، و بالاخره ضعف و قوت کشورها از همه اولتر مربوط به انسان هائی است که در آن کشورها بسر می برند. همه این چیزهائی را که یاد کردم، در قدم اول مربوط و منوط به عقل و خرد، توان بازو، همت، جدیت، اداره، هماهنگی، وجود تفاهم میان مردم در گفتار و عمل، آینده نگری و از همه بالاتر روحیه "یکی برای همه و همه برای یکی" است. بعد از آن به سرزمینی که مردم در آن زندگی می کنند، بستگی پیدا می کند.

تعداد زیادی کشورها در جهان وجود دارند، مانند آلمان، که شاید کمترین ذخایر زیرزمینی را در جهان دارا باشند، اما چون مردم خردمند، دوراندیش، جدی، صاحب علم و اراده، وطن دوست و زحمتکش دارند، امروز یکی از متمولترین، پیشرفته ترین، آرام ترین و آبادترین کشورهای جهان هستند. در مقابل این کشورها، کشورهای هستند، مانند افغانستان، که باوجود داشتن منابع سرشار زیرزمینی، سرزمین وسیع، هوای خوب، زمین های حاصل خیز، آفتاب کافی و دریا های خروشان، چون مردمان آن از علم و دانش و خرد و اراده و جدیت و همت، دوراندیشی و همدگر پذیری لازم در عمل، و عشق واقعی به وطن بی بهره هستند، و بیشتر از جوش و خروش کار میگیرند تا از هوش، از جمله فقیرترین و عقب مانده ترین کشورها در جهان به حساب می آیند.

نگارنده، باتوجه به این واقعیت ها، بارها به این نکته تأکید داشته است، که همه مردمانی که در افغانستان زندگی می کنند، بهتر است برای داشتن یک هویت ملی واحد و متناسب با نام کشورشان، و برای اینکه وقت و انرژی و سرمایه های مادی و معنوی شان در کشاکش افغان و افغانستان و خراسان و خراسانی و... به هدر نرود، به آنچه فعلاً خود و کشورشان نامیده می شوند - افغان و افغانستان - قناعت کنند و به جای بلند کردن هرچه بیشتر دیوار جدال و نفاق و دشمنی، رفتار و گفتار و پندار خود را در برابر سائر باشندگان کشور اصلاح نموده، دست بدست هم بدهند و در فکر آبادی و تقویت ملک، و رفاه و آسایش خود باشند. زیرا آبادی و رفاه، تنها در موجودیت صلح و امنیت، هماهنگی و درک سالم متقابل، و کارجمعی با شعار همه باهم و برای هم، که یگانه عامل برای فراهم کردن تغییر و تحول و ترقی و رفاه در یک کشور است، می تواند میسر گردد!

یکی از دلایل دیگر برای چنین تأکیدی این است که افغانستان هر چند دربرگیرنده خراسان باستان یا دربرگیرنده آریانای کهن باشد، نه دو باره آریانا شده می تواند، و نه به تمام معنی

خراسان. انسان های عملگرا خوب می دانند که در جهان امروزی تنها با خاطره های درخشان و با عظمت تاریخی و تنها با نام بلند آریانا و خراسان و گذشته تابناک آنها نمی توان زندگی کرد!!

آریانا سرزمینی بسیار کوچکتر از افغانستان کنونی بود، که قسمتی از تاجکستان و چین کنونی و قسمتی از افغانستان را در شمال شرق شامل می شد. و خراسان هم به سرزمینی گفته می شد، که امروز قسمت های آن به چندین کشور در منطقه متعلق است؛ و در هیچ حالتی، حتی آنگهی که خیلی بزرگتر از افغانستان کنونی بوده است، حتی زمانی که در اوج گستردگی خود قرار داشت، تمام افغانستان **کنونی** را شامل نمی شده است.

مشکل امروز، از مخالفت با نام افغانستان، تا مداخله فرهنگی و سیاسی دیگران و فقر و ناداری و عقب افتادگی و فقدان وحدت ملی و نبود نظر واحد در بسا موارد، از جمله تذکره الکترونیکی، نتیجه اخلاق و ذهنیت و رویه غیر دوستانه و پندار و رفتاری است که برخی از افراد مربوط به یک قوم و تبار خاص در برابر سائر مردمان این کشور پیش گرفته اند - حاصل خودبرتری و خود را مقدم تر و مستحق تر نسبت به دیگران، و تنها صاحب این خاک دانستن یک قوم، نه مشکل نام! اعمال وحدت شکن، که در نتیجه همه سیستم و زندگی را در کشور ما از کار انداخته است!

سخنانی کسانی مانند، ستار سعادت و عبدالواحد طاقت و اشرف غنی که اولی با خشونت امر خروج تمام افراد غیر از قوم خود را از کشور بنام این که این ها به این کشور تعلق ندارند، صادر می کند و دومی آن ها را "حرامی" می خواند و سومی، واضح اعلام می کند که می خواهد زبان خودش را به یگانه زبان سراسری، ملی و رسمی کشور تبدیل کند، بخواهید یا نخواهید، حساسیت هائی را در میان سائر مردمان این کشور بوجود می آورد. همین حساسیت ها هستند که امروز بخش هائی از نهاد جامعه مدنی، برخی از احزاب و پاره از مردم نسبت به درج کلمه افغان در تذکره الکترونیکی مخالفت نشان می دهند؛ و وحدت ملی، باوجودی که فرد فرد این کشور به عنوان ضرورت غیرقابل اغماض مشتاقانه خواهان آن می باشد، بوجود نمی آید!

علت عکس العمل برخی از مردم و احزاب و جامعه مدنی در برابر کلمه افغان را، آنانی که دیگران را خائن می نامند، و با چنین الفاظی تعداد زیادی از مردمان این کشور را بیشتر از پیش رنجیده خاطر می سازند، قبل از همه، اگر خواهان رفع ریشه ای مشکل در کشور هستند، باید در وجود اشخاصی، مانند سعادت و طاقت و احمدزی و احدی و... و... سراغ بگیرند؛ و در فضای تار، مملو از بی اعتمادی و خصمانه ای که این چنین اشخاص و حامیان و پیشتازان آن ها به مرور زمان در کشور بوجود آورده اند!

آنانی که حرف از خیانت میزنند، باید بدانند که توهین و تحقیر از یکطرف و برتری طلبی و خود را مالک همه چیز پنداشتن از طرف دیگر، ثمری غیر از آزرده گی، رنجش، کدورت و در پایان کار نفاق و جدائی ندارد. **فراموش نشود که هر عملی عکس العملی دارد!**

توقع نگارنده از مردمانی که امروز دیگران را خائن می نامند، اینست که اگر واقعاً در فکر تغییر و بهبود حال ملت و اعتلای این کشور و نزدیکی مردم باهم و رفع کدورت ها هستند، **که نظر به تجربه نمی توانیم چنین امری را از این ها انتظار داشته باشیم**، به جای خائن خواندن دیگران، به نقد جدی پندار و گفتار و رفتار اشخاصی همچون سعادت

ها و طاقت ها علیه دیگران، و به نقد جدی گذشته آنانی که با این چنین پندارها و گفتارها و کردارها سبب آزردهی سائر باشندگان کشور شده و می شوند، بپردازند؛ و از آنچه گفته و کرده اند پوزش بخواهند!

انگیزه حساسیت مردم را باید در پس باور های سخیف این چنین اشخاص و حامیان رنگارنگ آن ها جست و جو کرد، نه در قصه بافی های بی مایه و بی پایه و افسانه های ساخت ذهنیت های بیمار! هیچ آزردهگی بدون دلیل بوجود نمی آید!!

به نظر نگارنده، اگر اجازه داشته باشد سخن از خیانت به میان بیاورد، باید گفته شود که سکوت در برابر این افراد، انتقاد نکردن از این افراد و بالاخره این افراد را که از روی تعصب و جهل و غرور تیشه برداشته و دیوار خانه ای را که به دیگران هم تعلق دارد، ویران می کنند، زیر چتر حمایت خود گرفتن، خیانتی است بسا بزرگتر از هر گناه و جنایت و خیانت دیگر.

عوامل دور سازنده مردم از هم، یا انتقاد از عیوب و نارسائی هائی که توسط پندار و گفتار و رفتار مخرب برخی از افراد جاهل برانگیخته می شود؛ هر قدر تلخ باشد، برای اصلاح، بهتر است برشمرده شود! **با سکوت آن را تأیید کردن، خود نوعی خیانت به این کشور و به مردم است! خیانت بزرگتر از هر گونه خیانتی!!**

تنها یک سؤال: چرا کسانی که از خیانت حرف می زنند، اقلای یکبار قلم بر نمی دارند و به دهن کثیف انسان هائی که با حرف های بسیار رذیلانه خود سبب آزردهی و دوری مردم از هم، و موجب برهم خوردن جریان سازنده زندگی در کشور می شوند، نمی زنند؟ به طاقت و سعادت و همپالکی هایش - با سکوت مطلق - اجازه داده می شود که به دیگران با ناشایسته ترین زبان و کلام توهین کنند، ولی به توهین شدگان حق نمی دهند آنچه را که در برخی موارد حق مسلم شان است، بیان کنند! همچنین همجنس ها و نوکران قلم بدست این ها، که سنگ وحدت ملی و افغان و افغانستان را به سینه زده همیشه داد از یک افغانستان واحد می زنند، گاهی به این فکر افتاده اند که وحدت ملی و افغانستان واحد و سربلند به روشی که خود برتر بینان قوم پرست در برابر دیگران پیش گرفته اند، هرگز نمی تواند بوجود بیاید؟

سکوت معنی دار و تخریب آمیز چنین اشخاص، نگارنده را به یاد قصه ای از سعدی می اندازد که در گلستان آمده و بخشی از آن در این جا نقل به معنی می شود:

شاعری به امید دریافت پاداشی نزد دزدی رفت و شعری در وصف او خواند. دزد که از شعر خوشش نیامده بود، امر کرد تا لباس شاعر را از تنش در آورند و او را از ده بیرون کنند. شاعر بیچاره در سرمای سوزان، برهنه روان بود که دید چند سگی از پشت او می آیند. خواست سنگی از زمین بردارد و سگ ها را بزند و از خود دور کند. چون زمین را یخ زده بود. نتوانست سنگی بردارد. بعد از تلاش بیپوده ای بالاخره با درماندگی گفت: این چه ملکی است که سگ ها را باز می گذارند و سنگ ها را می بندند...

با این هم نگارنده پیشنهاد می کند که در تذکره الکترونیکی هم ملیت مردمان این کشور توضیح شود، و هم تبار یا قوم آن ها. این مشکل را احمدزی، رئیس جمهور، پیش از این که موضوع را به دادگاه عالی محول کند، می توانست به آسانی حل کند، ولی کجاست آن

عقل و آن آرزومندی واقعی برای حل بنیادی مشکل ها در این کشور! سیاستمداران ما همیشه، از روی نادانی، گره دست را با دندان باز می کنند!

ملیت تعلق انسان را به سرزمین، دولت و تمام باشندگان یک کشور نشان می دهد، در حالیکه تعلق تباری بستگی به خانواده و دودمان و قوم، یا به اصطلاح اصل و نسب و نژاد دارد. حال اگر مردم افغانستان می خواهند در کنار معلوم بودن ملیت شان در تذکره، قوم و تبارشان هم معلوم باشد، چه عیب و چه مشکلی وجود دارد؟ چرا به نظر آنانی که می خواهند قوم و تبار شان هم در تذکره شان درج شود، به عنوان حق مسلم شان، ارج گذاشته نمی شود؟

بگذارید تا زمانی که به اصطلاح "آب ها از آسیاب بیفتد"، هویت ملی بالاتر از هویت قومی پنداشته شود، اعتماد لازم میان همه مردمان کشور بوجود بیاید و دولت ها از طریق مراجعه به آرای سرتاسری مردم قادر به تصمیم گیری شوند، این مشکل به همین گونه حل و فصل گردد.

واقعیت این است که در طی دوران دو صد و شصت و هفت سالی گذشته بسیاری از ما ها، از شمال تا جنوب و شرق تا غرب افغانستان، باتأسف، از نظر حقوقی تبعه کشور پنداشته نشده ایم. سخنان مهمند ها سعادت ها و طاقت ها و... بدون سابقه نیست! حساسیت ها به همین دلیل بوجود آمده اند؛ و رفع آن زمان به کار دارد!

اوایل سال 1350 بود که در موسسه نسوان دختری چهاره - پانزده ساله ای تاجیک تبار بر سر موضوعی با معلم، با شاهدخت بلقیس، با مدیره موسسه، خانم هوتکی، و با رئیسه آن مرکز آموزشی به بحث پرداخته گفت که او می خواهد علاوه بر ذکر قوم خود ملیت خود - کلمه افغان - را هم در ستون اضافی که خودش در فورمه جا داده بود، درج کند. نه معلم با وی موافقت کرد، نه شاهدخت، نه مدیره و نه رئیسه! ولی دختر شجاع و بادرک، با آن که خانواده اش هم به او توصیه نموده بود که حرف استادانش را بپذیرد، بر سر سخنش ماند، و با آن که از سوی شاهدخت تهدید هم شده بود، فورمه را همانگونه که خانه پری نموده بود، تحویل معلم داد!

به او گفته شد که این مسئله را کی به تو یاد داده است؟ کی یا کی ها در پشت این کار تو قرار دارند؟ شاید این مسئله، اگر گفته شود که این دختر جوان و باهوش با هیچ سازمان و حزبی تماس نداشت، و از هیچ جائی الهام نگرفته بود، برای خیلی از انسان ها قابل قبول نباشد! اما واقعیت این بود که این گونه تفکر حاصل تراوش ذهن فعال خود او بود!

شاهدخت، بدون شک، این قضیه را در درون ارگ با شوهر و برادران و خواهران و مادر و پدرش در میان گذاشته بود، اما از قرار معلوم هیچ یک از آنان به این موضوع مهم و حیاتی اعتنائی نکردند و آن را قابل غور ندانستند! **جای تعجب نیست!؟**

نگارنده از کسانی که در این وقت در موسسه نسوان درس می خواندند، از معلمین، از مدیره موسسه، خانم هوتکی، و از رئیسه موسسه، هر کسی که از این موضوع اطلاع دارد و در قید حیات است و این نوشته را می خواند، برای آنکه دانسته شود که چقدر دربار به چنین مسائلی بااهمیت بی اعتنا بوده و به چنین مسائلی حیاتی در کشور اصلاً توجه نمی کرد، قلم بردارند و در این باره گزارش مختصری بنویسند؛ تا مردم بدانند، باز هم می گویم که اگر بتوانیم کلمه خیانت را بکار ببریم، که خیانت ها از کجا و چگونه شروع شده اند؛ و منبع اصلی همه مشکلات ما در کجا ها قرار داشته است!!

معنی ملیت وقتی کامل می‌گردد که افراد یک کشور به سرزمین شان بستگی داشته و همانگونه که گفته شده از نظر حقوقی هم عملاً عضو یک کشور شناخته شوند و تمام امکانات برابر برای همه افراد در کشور فراهم گردد؛ و تمام ارزش ها، مقام ها و امکانات نظر به کفایت و لیاقت و درایت، بدون توجه به قوم و تبار کسی، در دسترس همهٔ مردمان قرارداد شده.

ذکر این نکته که چون در بالای تذکره اسم رسمی و کامل کشور بکار رفته است، ضرورتی به ذکر کلمهٔ ملیت نمی‌رود، با توجه به تذکره های سائر کشورها، که باوجود ذکر نام کامل و رسمی کشور شان در قسمت فوقانی تذکره، ستونی برای توضیح ملیت هم وجود دارد؛ به نظر نگارنده کافی و درست نخواهد بود!

به عنوان مثال به تذکرهٔ آلمانی اگر نگاه کنیم، دیده می‌شود که علاوه بر ذکر کلمات در ستون مجزائی زیر عنوان STAATANGEHÖRIGKEIT/NATIOALITY BUNDESREPUBLIK DEUTSCHLAND، که نام رسمی و کامل اینکشور است کلمهٔ DEUTSCH به جای ملیت نیز نوشته شده است.

به فکر نگارنده بهتر است نظریاتی را که کلمهٔ افغان را به دوران سانسکریت، اوستا، هفت - هشت صد سال پیش، دوران شاه زمان و یا به سال 1838 می‌رسانند، بگذاریم به بحث های تاریخی، و آن ها را سیاسی نسازیم؛ زیرا هر کاری که در کشور ما سیاسی شود از بد بدتر می‌گردد! خاصاً زمانی که مؤرخان ما سیاسی شوند، یا به نوشتن تاریخ برای خوشی گردانندگان این و آن وبسایت بپردازند!!

غرض از ذکر این مطلب اینست که اگر سال 1838 را هم مدار اعتبار قرار بدهیم، باز هم نام افغانستان دارای قدامت کمابیش دو صد و بیست یا دوصد و سی سال است؛ و امروز، با چنین سابقه، هر چند کمتر از آریانا و خراسان، نه ضروری است و نه منطقی و خالی از مسئله و معضله - با توجه به حرارت بسیار بالای مغز ها و احساسات مخالف و موافق این امر در کشور - که این نام را تغییر بدهیم و نامی را که سال ها تنها در ادبیات تاریخی بکار برده شده است، آریانا یا خراسان، که، همانطور که ده ها بار گفته و نوشته ام، سرزمین موجود افغانستان را نیز به تمامی معنی احتوا نمی‌کرد و نمی‌کند، بر بگزینیم. تغییر نام افغانستان به نام دیگری از دو راه میسر است:

1- به زور توسط حکومت های، مانند حکومت جابر عبدالرحمن خانی، بدون مراجعه به آرای مردم.

2- با تدبیر بوسیلهٔ حکومت های دوراندیش و قانونمند، مانند حکومت بیسمارک آلمانی، با مراجعه با آرای نمایندگان - سران ایالات - و رضایت مردم فهمیده و روشن و طرفدار اتحاد واقعی کشور!

راه اول از نظر حقوقی کاملاً مردود است. گذشته از این، توسل به این کار زمینه بیشتر تشننت و پراگندگی و بالا رفتن میزان کدورت و بالاخره جنگ و جدائی را فراهم خواهد کرد. زیرا آنانی که طرف دار تغییر نام کشور به هیچ قیمتی نیستند، در صورتی که این کار به جبر عملی شود، آرام نخواهند نشست!! و کسانی که خواهان تغییر نام کشور هستند، با برخورد به مانع، با برخورد زورمندانه می‌خواهند مانع را رفع کنند. این رویه هم به هرج و مرج و آسیب های ناشی از استفاده از زور منتج می‌گردد؛ و به سود ملک و ملت نیست!

راه دوم که از نظر حقوقی امکان پذیر است، باید، اگر ملت خواسته باشد، و به آن درجه ای از معرفت و مدنیت رسیده باشد که کارش را از راه یک همه پرسی حل کند، تنها در دورانی که آرامش به کشور بر گردد، مردم به سطح بالای آداب و رسوم ناظر به انسانیت و مردم‌داری و قانون‌پذیری و عدالت و مدنیت برسند، و در آن وقت، باز هم مانند امروز برسر این حرف پا فشاری کنند، از راه یک همه پرسی به عملی کردن یا عملی نکردن این کار، نظر به آرای مردم، اقام کنند!

نگارنده را گمان بر این است که با فروکش کردن جهل و تعصب و غرور در کله برخی از انسان‌ها، این مشکل ما هم، مانند خیلی از کشورها در جهان، بدون نیاز و توسل به همه پرسی برای تغییر نام کشور، چون می‌دانند که ارزش آن را نداد که نام کشور را تغییر بدهند، از بین خواهد رفت - مانند تغییر نظام از طریق بالا رفتن آگاهی مردم، که ضرورت انقلاب را از میان میبرد!

کشورهای زیادی در جهان وجود دارند که در آن‌ها یک تبار یا یک قوم واحد زندگی نمی‌کند. هند، ترکیه، ایران، فرانسه، امریکا، پاکستان، روسیه و... و... کشورهایی هستند که در آن‌ها امروز نه تنها تبارهای مختلف، که ملیت‌های مختلف - مردمانی که زمانی دارای سرزمینی مستقلی بوده‌اند - به آرامی، هماهنگی و توافق و رضایت کامل با هم زندگی می‌کنند.

بطور مثال، تعلق و زیست پنجابی‌ها، مدارس و... و... در هند، به این دلیل نیست که پنجابی‌ها و مدراسی‌ها و غیره و غیره از جامعه مذهبی - تباری هندوی هند فرمان می‌برند، بلکه این پیوند و تعلق به یک منشور است، که "قانون اساسی" کشور نامیده می‌شود، و متضمن زیست، احترام و حق برابر برای همه باشندگان کشور می‌باشد؛ و از طریق یک حکومت منتخب از جانب خود مردم، درس‌زمینی که به همه اقوام و مذاهب هند تعلق دارد، اعمال می‌گردد.

همانگونه که بارها گفته‌ام، به مردم احترام بگذارید! حقوق و خواسته‌های دیگران را رعایت نموده محترم بشمارید! **همیشه هر آنچه را که دل تان خواسته است، با جبر و تقلب بالای دیگران تحمیل نکنید!** به مردمی که می‌خواهند تعلقات تباری یا قومی خویش را حفظ کنند، حق بدهید که به این خواسته‌شان هم برسند! در ضمن برای شان تفهیم کنید که ما علاوه بر تعلق و هویت تباری - قومی، هویت و تعلق دیگری - هویت ملی - هم داریم!

اگر چنین خواسته‌ها، آرزوها و آرمان‌ها جدی گرفته شوند، هم وحدت در کشور ما بوجود می‌آید، و هم احتیاجی به تغییر نام کشور یا جدائی و... به میان نخواهد آمد!

نکته دیگر و آخرین را که می‌خواهم در ارتباط با کلمه افغان تصریح کنم، اینست که کلمات در زبان‌های زنده، در پروسه تکامل فرهنگی انسان‌ها، در بسیاری موارد، از معنی اصلی و اولیه خویش دور می‌شوند و معانی دیگری به خود می‌گیرند! افغان که زمانی معنی "پشتون" را احتوا می‌کرد، اکنون بار معنایی پشتون را ندارد. اگر می‌داشت در ورقه‌ای که کلمه پشتون برای نشان دادن هویت تباری بکار می‌رود، برای نشان دادن هویت ملی به کار نمی‌رفت!

کلمه افغان امروز از ریشه خود جدا شده است، و معنی کهن خود را از دست داده است. کلمه افغان، با دگرگونی که گذشت قرن‌ها بدان داده است، دیگر نه تنها مال و حق یک قوم

نیست، که خود این قوم به بخشی از آن تبدیل شده است! این کلمه با گذشت زمان از معنی و از ریشه اصلی خود - پشتون - تهی شده است.

درست است که کلمات تاجیک و هزاره و ازبک و ترکمن و... و... در این کلمه شامل شده اند، ولی آنچه واقعیت دارد این است که این کلمات در کلمه افغان مستحیل نشده اند؛ بلکه آنچه تغییر معنی پیدا کرده است، خود کلمه افغان است که در نتیجه پویائی زبان، معنی اصلی خود - پشتون - را نیز از دست داده، آن را از مرتبت مترادف انداخته و به یک جزء خود تبدیل کرده است!!

بهتر است مردم افغانستان خود را با معنی جدید کلمه افغان عادت بدهند، نه با آنچه دیگر نیست و نمی تواند باشد. و به جای فریبه ساختن این دردرس مصنوعی که اصلاً نباید دردرس برای ما باشد، به حل هزارها مشکل دیگر خویش، برای شگوفائی کشور و آرا را می مردم، توجه کنند!

و نویسندگان ما هم که یکبار مردم را به جنایت متهم می کنند، و بار دیگر در کمتر از ده ساعت عنوان مقاله خود را تغییر داده و آن ها را خیائن می خوانند، بدون این که احساسات بر آن ها غلبه کند، با صبر و حوصله و با خونسردی کامل، بعد از تفکر عمیق و همه جانبه روی یک مسئله، بدون این که هر چند ساعتی نظر شان را تغییر بدهند، چیزی بنویسند که مجبور نشوند مطلب اساسی نوشته خویش را دو باره - آنهم در یک زمان کوتاه - تغییر بدهند.

اصلاح یک یا دو اشتباه املائی حرفی ندارد، اما کلمه و مطلبی که هسته یک نوشته را تشکیل می دهد، نباید در هر یک ده ساعت عوض شود!!

به نظر برخی ها سنگینی خیانت نسبت به سنگینی جنایت کمتر است، اما در بحثی که نگارنده مقاله هذا آن را مبنای نوشته خود قرار داده است، سنگینی کلمه خیانت بر سنگینی کلمه جنایت چربی می کند. چرا که خیانتی که ایشان بدان اشاره می کنند، خیانت به ملک و ملت است؛ و این نوع خیانت نسبت به خیانت به امانت یا خیانت به زن و شوهر و شریک و... بسیار سنگین تر و بزرگتر و غیرقابل بخشش و غیرقابل جبران است!

سنگینی خیانت به امانت، مثلاً، کمتر از سنگینی جنایت است، اما سنگینی خیانت به خاک و مردم به مراتب بالاتر از سنگینی کشتن یک انسان است، که جنایت پنداشته می شود! وقتی احساسات غلبه کند، چنین اتفاقاتی رخ می دهد! احساساتی شدن کلاً خوب نیست، خصوصاً برای پیرانی که فکر می کنند صاحب نظر اند و می گویند دنیا دیده و مطرح اند!!